

کتاب "زال اصفهانی" تألیف ^{۸۵} لودمیلر سالوانو
انتشارات آکادمی علوم ازبکستان. تاشکند ۱۹۹۲

کتابی که این دفتر به دست رسید، فوق و بجان سنگینی سرپای وجودم را فرار گرفت.
و در همین حال، یک اندوه نرفته، ناگفتنی، کم از یاد آوردی روزگار گذشته و عمر سپری گشته، به برانسانی
دست می دهد مرا اینز درگون کرد، بویژه که عکس دوران جوانی ام را روی کتاب دیدم.
از لوی دیگر، هر تفسیری غمور آمیزی، ادل و جانم را برافروخت که از فراموشی شده مان
نیستم. فروغ مهر و توبه دیگران همواره بر من تابیده است. این پرواز آغاز نوجوانی ام در
ایران و سپس در درازندت اقامت من در اتحاد شوروی بهیچ گاه خاموش نشده است.

در آخرین سال ۱۹۸۵ میلادی که در آنجا دانشجوی دانشگاه آذربایجان بودم
ادبیان و محققان در ازبکستان و آذربایجان در پی احیای شعری چند اثر تحقیقی نوشتند، که بخشی
آن متعلق به دکتر رضایی است که آنرا دکتر (دستار یون) خود را درباره پنج شاعر ایران و از آن
جمله زال در سال ۱۹۸۱ در تاشکند به پایان رساند. پس از او دو ویسیانس (دیپلم) توسط قانع التوصلان
دانشگاه خاورشناسی آذربایجان درباره زال نوشته شد. چند سال بعد دکتر حسین اف در باکو در کتاب
شاعران ایران درباره اتحاد شوروی، بخشی از تحقیقات خود را به زال اختصاص داد.

ادبیان و پژوهشگران ادبیات ایران در کشور سایر کشورها و جمهوری دیگر شوروی نیز
کتاب، رسالات و پیشگفتارهای ارزنده ای نوشتند که بخشی را هم به زال بخشیده اند.
سرانجام خانم لودمیلر سالوانو در تاشکند، سال ۱۹۸۵ وقت خود را صرف گردآوری اسناد
و مدارک فراوان کرد، تا به شناخت و شناساندن زال بپردازد و کتاب "زال اصفهانی را" به چاپ برساند.
با ابراز قدر دانی از زحماتی که مؤلف متحمل شده و البته با تشکر از آکادمی علوم
ازبکستان که برای وی شرایط مساعد فراهم کرده اند، خود را موظف می دانم، آنچه که در مورد این کتاب
به نظرم می رسد، آشکارا بیان کنم، تا کفایتی را که با واقعیت های زندگی زال وفق نمی دهند، نشان
بدهم، به امید اینکه شخص مؤلف به دفع و اصلاح آنها دست بگذارد.

اصولاً جایی پرسش است که آیا این دفتر، بیانگر بزرگترین معمولی یک شاعر است
یا نقد ادبی، آینه ای که گزارش زندگی نامه یک فرد سیاسی است؟ که روی سال سوم
بیش از اندازه کار شده است. علت آن است که مؤلف اساساً بر روی تأثیر نظراتی قرار گرفته که
۳ سال پیش توسط دیگران، در شرایط سیاسی، (به نامی فشرده آن زمان گذاشته شده اند).

در آن دوران، که گریه ای از "ترب و سیاه" بر سر این جامعه شوروی و البته بر روی

آکادمی علوم جمهوری ازبکستان، انستیتوی خاورشناسی بنام ایوریجان بیرونی

تالیف نهانه که توسط ما در جبهات خرابی و در جبهه های هاجران سرکش ما کرد
و خود وطنی را با ما خواند که ما هم دست غم نوستاگر را در پیشون سرورن حمادید. زاله با حال و دل
معاشرت داشت که یاد بسیاری از آنان امروز در دل او سینه و رست.

اوایل سال ۱۹۷۰ در از قریب کفاره گرفت و در ۱۹۸۰ که پس از ۳۲ سال به ایران
برگشت با حزب توده و کمی گروه سیاسی دیگر ارتباط و تماس سازمانی برقرار نکرد. در حالی که جایی مکتبی
و تأسیس است که چرا زاله باید ناگزیر باشد این گونه مطالب کمالاً خصمه را که به هیچ وجه به سر و ساری
و بی بهره بر شخص طرف و به هیچ کس دیگر مربوط نیست، به روی کاغذ باورد. اما چه چاره که همه
آنها به صورت تحریف شده انتشار یافته و به دست صد کافر از آن نفر لیده شده است و در حالی که چه
کلمه مجیس است که به درونی ترین موضع اعتمادی زاله رخنه کنند و بگویند او آتیه است است (ص ۱۵)

آخر گزاین حکم کفر و دین گزاین است برای باب اعظم و اتیان یا ولایت قصه سلمان! آنگذرم...
در صفحه ۳۳ نوشته شده "در رابطه با تشکیل دولت دیکر است ملی آذربایجان جنوبی
عمره شکر تبریز را می گوید سال ۱۹۴۴ (ترجمه دقیق جمله شرف) گذشته از این که بارها اصطلاح
مما دارد که به بعد وصف آنها شرف گفته باشد، اما شکر تبریز آن هم سال ۱۹۴۴ که برخلاف روش
شرف ما خدش نشان داده زده از آن کلمه است.

در صفحه ۱۹ کتاب مائوئید زاله سال ۱۹۴۵ سارمانه به قرض دیکر است آذربایجان
بیویت. در حالی که او حد اکثر ۱۹۴۶ یعنی دو ماه پیش از سقوط آن خرم، به منظور اردوابع
با افسر سواری که قبلاً به آذربایجان رفته بود، به تبریز رفت و گفتم متوجه خرف خود
از ایران شد که او بوس حال افسران و خانواده های آن آنها در آن کوهها و در این پیاده کرد.
که گذشت فرقه دیکر است آذربایجان یک است که بفرنج مسیحا است که از زمانی آن را
بابی به عمده سعادت کاران و تاریخ نویسان و انداز کرد.

خانم لودسلا، علت خرابی زاله را از ایران در خوزیه ۱۹۸۲ نادیت سرود لودسلا
البته نایب مافی آسپس لذ انقلاب و بویژه کینک تجیایی به ملت ایران که بیگ پس از ورود
زاله آبخازیه، اورا بسیار بخوان و در نسخه کرده بود. با وجود این یک سال و نیم با او و دلگرم
سبار در ایران ماند و سوخت و کتاب "اگر نورا بتم در استم" را منتشر ساخت و میبند دست
هرگز دیگر از وطن خارج نخواهد شد. تا این که ناگزیر برای همراهی خود افرین که به منظور
حمل جراحی چشم را می لندن بود و ضمناً برای دیدار فرزندش که ساکن لندن است، به انگلستان
برود. سال ۱۹۸۲ مجموعه "ایرانی سکت" و "ای باد سطر" را در لندن به چاپ
رسانید و سال گزیننه رمانش "خوش خدیشی" را در ۴۴ صفحه در لندن برای چاپ حاضر کرد.

نکته

x مکرر

بنام بر این ضریح زلاله از ایران، گریز از وطنی نیست که بازگشت نداشتن ما را
باید مد نظر داشت که شرح حال شاعر تا جایی که لازم است که به شناخت شود مگر کند و گزین
گزارش ها و مکتوباتی می شود که به کار می آید. مؤلف در طرح مسائل دریم دوم
سردشت زلاله نیز به دقتی به فریب می آید. مثلاً می نویسد: زلاله در دانش گدازه و عرفان لغتی در آستان
و تبریز تحصیل کرد. در حالی که او وارد دانش گدازه ادبیات و از آنجا به آستان مقدس امانت تو فیق
تحقیق نیابت چون به رودی سفر کرد و در تبریز نیز بدین از دو ماه ماند.

یا اینکه در صفحه ۶۲ می نویسد: زلاله در سال ۱۲۸۱ هجری قمری در ایران زبان روسی را فرا
گرفت تا با ادبیات روسی عمیقاً آشنا شود و راه پیدایش خود را بیابد. در موردی که او بدین من
از هایت به روسی سال ۱۹۴۱ در زبان روسی و ترکی را در دانش گاه آذربایجان در باکو فراگرفت
البته مخفی زبان و ادبیات روسی را نمی توان انکار کرد.

خانم لیلیه سگام بر روی داربازی اشعار تاریخی در این آثار او در نظر نمی آید مثلاً سوزانی
جعفر (صفحه ۶۶) پیر مرد با بهارشن (صفحه ۷۳)، یک تار نو (صفحه ۸۰) و تار نو در راه که هم در سال
بنیاب سید که گفته شده به سال ۱۹۱۰ نسبت می آید و با بعضی مواردی می از ۱۹۱۰ راه ۷۰ می آید

جعفر

در صفحه ۳۰ فرم شعر زلاله نیز نظرات نادری دیده می شود. مثلاً مؤلف او را پیر و سوزان را آدمی دان
(صفحه ۳) در حالی که زلاله در ابتدا مطابق وزن آ می عروضی کلاسیک نوشته و سپس به عروضی
آرژان یا وزن آ می نهایی پیوسته است.

فرزاد

شعر بی وزن آرژان (Ver libre) شافه دیگری از شکل سوزانج امروز ایران
است که «سوزانو» و «سوزانج» نامیده می شود.

در صفحه ۱۰۴ می خوانیم «زلاله معتقد است که شعر بی قافیه به دل مردم نمی نرسد و زخم آ
آنان را درمان نمی کند (ترجمه دقیق) در موردی که زلاله هرگز چنین نظری نداشته و چنین حرفی نزده است.
و در صفحه ۱۰۵ نوشته شد که زلاله پس از سالهای سخت قضیه و شکنج و رانمی را ترک کرد. در حالی که
روشن است که این ۳ سخن نیز گفته است.

فرزاد

و دیگر درسی قرار بگیرد، در دریم معوم اهمیت است. راس بر روی کار هنری و فعالیت ادبی شاعر است
که حاصل زندگی او می آید که متأسفانه مؤلف به این جنبه توجه نکرده است. با وجود این که
او می نویسد «خود شاعری معتقد است که شعر واقعی او از مجموع زنده رود ۱۹۵۵ آغاز می شود»
(ترجمه دقیق) باز شاعر کتاب را صرف بر روی اشعار اولیه زلاله می کند که توسط
محققان پیش از او صورت گرفته است.

آفرین نجش کتاب زیر عنوان «دید زالم بر شعرون» با کار تحقیقات ادبی وی در انستیتو ارتباط مستقیم دارد
در آن حالت که او با یک سلسله مقالات و رساله و سخنرانی‌ها به شرح و ترویج شعرون پرداخت و در انجام
دو کتاب شعرون در ایران معاصر و شعرون در ایران و افغانستان را نوشت که تا سافانه به علت نبودن وسایل
چاپ و همچنین به سبب مخالفت سرخطخانه مخالفان شعرون، آن کتاب‌ها می‌چند صد صفحه‌ای منتشر شدند
و در باقی‌مانده آن فروختند و به سبب که از لحاظ زمانی گفته شدند همچنان که ترذکرش درباره زندگی و آثار ملک‌الکوا

بهار ۱۳۰۰ زالم در اردیبهشت ماهی ۱۹۹۰ در رساله «بها یوسیح» پدر شعرون «نظرات آن نوه پدر از بزرگ را در
رساله‌ای از روش احسان» «حرف‌های همیام» و «خوانه» وی به توضیح مروج دارد و به تطبیق آن نظرات
با شعرون نیز پرداخت. این نجشینی اثری بود در موردی که درباره شعرون و نقش برجسته «بها» نوشته
شد. رساله در مجله «هدام» لندن «از کمال اتحاد نویسندگان ما جیکمان و سید ترجمه روس» آن در نشریات
سکو به چاپ رسید. که لازم بود خانم لودیلا در این باره سخن می‌گفت.

خوشبختانه ساعمران جوان تازه مکتب آن زمان که سخنوران نامی امروز ما جیکمان اند، با لوق
بسیار به نوآوری‌ها و حذرت پیوسته او زالم، ارج نهادند و به شعرون پیوستند و کتاب‌های تازه به تازه
خودشان را به چاپ رسانند.

برای زالم همین یادداشت‌ها مانده کافی است که ساعمران همور تا جیکمان می‌توانند کفایت در جمع
هم تکیان خود گفت: بدو الف‌اسم لاجوتی شعر مرطوبیت را بجز ایران به نا جیکمان آوردند شعرون را.
ساعمران و نویسندگان تا جیکمان دوستان نزدیک زالم بوده و مستند و این یک امر طبیعی است. زبان
و میراث ادبی مرگ. هر وقت زالم برای ایران و عرفانی‌اش گفت می‌شد، به نا جیکمان می‌رفت و آنها نیز به
مدارج وی به سکو می‌رفتند و البته ساعمران از زبان ایشان و خلف‌های دیگر بودند سابقین و مگر نه در مدت ۲۵ سال که
او در حکومت زیت با بی‌سج یک از هم‌ملکان ساکن یا بی‌تخت که شکرشان به سرور از هم‌ساز، معاشرت و معاوده
حضور نزدت. معاشرت با خایه‌جان مرسوم نبود.

در این باره این پرسش پیش می‌آید که آیا این موضوع می‌تواند حق و تفسیر اند؟ اما زالم زاندند
یا فرود؟ حافظات فرعی یک فرزند یا آینه‌ای کوچکی هستند که به اندازه خود باز نما و بازتاب یک سافار
عظیم اجسامی یک‌گردد می‌باشند!

و اگر ما آن چیز آینه‌ای را که در زندگی با چوگان خود دیده‌ایم و با آن و جان خویش تجربه کرده‌ایم
صادقانه در کنار انگشتم و ننویسیم، آیا در برابر آینه‌ها می‌خواهند با زانای هستی امروز ما، با زور و زار
سکت و پیروزی‌های من ما آشنا شوند، این تفاهتی دگرگونی‌هاست به فرج برادره‌ام!

در اینجا بر سر موضوعی مازوم که توفیق در یک جمله خبر می‌دهد که زالم هزار بیت شعر
از ساعمران که یک دعا را در زبان را به شعر فارسی ترجمه کرد، اما از سر نوشت آن چیزی نمی‌تواند

سال ۱۹۴۱ اکادمی علوم آذربایجان به ژانویه آنها در آن قرار بست. اگر چه کتابها چاپ
 برسانند. شورا بر چه شد اما به چاپ نرسید. سی سال بعد که ژانویه سرانجام کارهای ادبی دوران جوانی خود
 به یادگرفت. از هرگز و از هر کجا در باره ^م بر چه آ پرسید هم اظهار بی اطلاعی کردند. در حالی که دست
 نویس ^م معمولاً صحیح است در آرتیکلها و کادری با حوزه نظامی یا با یگانهای نظامی در حفظ می شدند. اما این بر چه
 لقبی که می شد بود. آیا خانم لوریدا که مارتا در کتاب خود به آرتیکلها در آذربایجان اشاره می کند آنها را دیده است
 و اما گفتم بدان شورا که در آن زمان در آنست. اوایل سال ۱۹۷۰ انتشارات آذربایجان در باکو می نهاد
 کرد و مجسم شورا می لورا می ماه به فارسی منتشر کند و قرار شد مجسم توسط عالم محی دانشیان فرستاده شود.
 زار شخصاً به یادگرفت و شورا به دست او سپرد به شرطی که کتاب به نام حزب و فرقه نباشد، بزرگتر
 اما سه ماه و یک سال گذشت و هر وقت تلفتی از دانشیان یا از شخص مسئول انتشارات سرانجام شورا را گرفت
 هر دو اظهار بی اطلاعی کردند که گویا آنها را ندیده اند. سرانجام او نامه ای به عضو پودیت بیرو و مسئول
 تبلیغات حزب که در آن زمان بود سابق نوشت و شورا را از او طلب کرد. پس از دو سه روز با پودیت پروده
 انتشارات در خانه محوکل لوریدا.

اگر این اقدام در آن روزگار آن خطرناک نبود، بسیار حیرت آمیز به نظر می آید.
 اما گفتم شورا در این جامم به پایان نرسید. سال ۱۹۷۹ اتحاد نویسندگان آذربایجان بنهاد کرد
 همان شورا می مانده را (که به جهت گفته "توفیق بودید") توأم با اشعار که در چند مجسم کوچک قبلاً
 در آذربایجان منتشر شده بود به نقل دوران چاپ کنند.

روزهای سختی بر زان می گذشت: قصد بیماری او خود برگزینی جشن آی ۵۰۰ ساله
 و با وجود آنکه در دیدن آریا لوری، آرزوی بازگشت به وطن را به توفیق تبدیل کرده بود. به هر حال کلیه شورا
 جمع لوریدا و با رفعت و غزنیه بسیار به خط روسی-آیچکی به تایید رسانید و با ناری و ویراستاری لوریدا
 غزنیق ریم شورا که در آن زمانه خود داخل کنند. قرار داد را امضاء کرد و برگشت. چند سال از آن
 مسئول سردار تا در پایان سالانه خود داخل کنند. واقع در آن خود نشانی بود و بدست مدیر
 زمان گذشت و محاقبت لوریدا پر دو شورا در آن گم شده است که تا امروز هم در گم شده اند.

خوشبختانه زان ^{توفیق بودید} شورا را از بر می داند و اگر چه با صرف وقت و انرژی جان
 به لب لوریدا توانست بخشی از اشعار را در ایران به چاپ برساند (کتاب ^م اگر چه در آن زمان در گم شده است)
 نگار می کنیم که آنچه گفته شد در رد دل لغزش نیست بلکه هر یک ^م بود ادمی است که
 با بیرون احوال و فعالیت ادبی زان ارتباط مستقیم دارد که خانم لوریدا پیش از هر کسی دیگر در حیات وجود
 و جمع لوریدا آن کوشش است و چه با که در دوران پیش بنا بر ملاحظاتی نخواستیم یا نتوانستیم دست به بیان
 آن بپردازد. البته عدم حقت و فتنه های بی تفاوتی زان را نسبت به آنچه درباره آرتیکلها می نمود نیز
 نباید از نظر دور داشت.

باید یاد آور سوم که در حسن نیت و تلاش همپایه خانم لودیلا جای برده است که این صمیمیت تقابل
 بود. هر بار که لوازمی آید از یکسایه به سکو می آید، زانه آریو خود را در اختیارش می گذارند و خواست می کنند
 هر چه از با کیفی برمی دارند، پس بفرستند که زاله به ایران رفت و مدارک و اسناد برگشت و به این ترتیب، امروزه که
 مؤلف گاه و بیگاه برای اینهاست موضوعی به آریو نامه می کشد، می بینم آن مدارک در با کیفی نیستند.
 بررسی مثال شعری: چرا، لؤلؤ می عصرا، رقص شعلا، تبرین، طوق زین و ده آهنگ دیگر.

بردی زاله بودن یا نبودن اشعار گذشته اندر این دوره زندگی چندان هم نیست، زیرا هر وقت که با باری از
 تفکرات تازه و بجز به آریو گفتان دهنده، سروده می سابقش را می خواند، نمی داند بر خاسی و بی خبری موصوفانه
 از آنها بگریه یا بخندد. اما به هر حال آن آثار باز آید باورد و آرزو می گویند، در دوره می معینی زندگی وی بوده اند.
 اینک که زاله به پایان را رسیده است، می تواند با استقلال وجدان و سر بلندی جان بگریه: من در برابر
 زندگی عاشق شو بودم و هیچ گاه این تندیس مقدس را به پیش نهی و مقام نیا لوده ام، هیچ گاه بر این خوشامو
 حاض و عام نمی نگفتم. همواره « آنچه در دم گفت بگو، گفته ام » هیچ گاه شاعر در باری نشده ام، نه در بار سلطنتی
 و نه « در بار می » اعتمادی و آید تو لودیلا، بر چند این فرضه را عا بنا بر ام پس آورده اند ...

زاله در مدت آقامت طولانی خود در لودیلا سابق، ده سال اول با زادن و پروراندن دو فرزند
 تحصیل در آن گاه می کرد و چیز یاد گرفت. پس بیست سال در استیو ای ادبیات جهانی به تحقیق و بجز به آریو
 پرداخت. شرکت اد در لودیلا، گفتار او نشئت از ادبی - هنری و آشنا شدن با نویسندگان روس و
 و سایر ملل دیگر لودیلا و همچنین دیدار و تبادل افکار با شخصیت های برجسته ادبی جهان، چشم اندازی
 تازه ای در برابر او گشودند. اینها هم زمینه ای نوآبادی بودند بر این پرورش بنفیس و آفرینش آینده او.

همیت مجموعی شوا می زاله به زبان روسی و به زبان خلق می دیگر داخل لودیلا سابق ترجمه و چاپ
 شد. مجموعی ای به نام « پرنده گان لودیلا » (Перелетные птицы) با صد هزار نسخه چنان به نفوس
 ضریرانی شد که به خود شاعر می رسید و اینها هم نشانه محبت و حرمتی است که مردم لودیلا نسبت به زاله
 ابرار داشته اند که البته فراموش شدن نیست. از این رو است که وقتی او پس از ۳۲ سال به وطن خود
 برگشت گفت: گروه هم عمر من به رنج سفر رفت،

بسیار گنوم که عمر زنده بدر رفت،
 چقدر بجا می رسیده می بود، اگر خانم لودیلا وقت خود را صرف بررسی اشعار بیست سال
 اخیر زاله می کرد. چه دیگر کوفتی می عظیم در ویداد می بزرگ سیاه، اجهامی و فریبگی که در این مدت در
 ایران و در لودیلا و در جهان رخ داده که نمی توانستند احساس و اندیشه انسان عصر ما را اصلاح نکنند

در پایان باید گفت که وفور و گوناگونی اسناد و مدارک لازم که مولف محترم
 گرد آورده است، از جهات مثبت و ارزشمند کتاب به شمار می آید.
 اما متأسفانه کاربرد آنها هم در زمینه زندگی نامه، هم در رشته سیاسی
 هم از نظر عاطفی و نقد ادبی، نیم رخ محدودی از آن را تصویر می کند، نه چهره طبیعی و
 واقعی او را.

بنابر این کتاب «زاله اصفهانی» نمی تواند مأخذ و منبع تحقیقات
 پژوهشگران آینده قرار بگیرد.

با آرزوی موفقیت برای خانم لودمیلا سالویانووا، امید است ایشان
 با نورافکن نظر تازه ای، گوشه ای تا یک تحقیقات خود را روشن کنند.

زاله
 نوامبر ۱۹۹۲